

در شهر پیامبر

ناصر خسرو قبادیانی، شاعر بزرگ قرن پنجم هجری، از جهات مختلف درخور توجه و شناختنی است. از لحاظ اعتقاد استوار، پیوند شعر و فکر در دیوان او، تلاش در راه گسترش اندیشه‌های خویش، نظرگاههای اجتماعی، چیرگی بر زبان فارسی و سرنوشت غم‌انگیزی که داشته است. *پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
بخشهایی از سفرنامه ناصر خسرو را به مناسبت ایام حج در این شماره منتشر می‌کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چنین گوید ابو معین حمیدالدین، ناصر خسرو القبادیانی المروزی، تاب‌الله عنه، که: من مردی دبیرپیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی. و به کارهای دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل مباشرت نموده در میان اقران شهرتی یافته بودم.
در ربیع‌الآخر سنه سبع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۷) که امیر خراسان ابوسلیمان جفری بیک داود بن میکائیل بن سلجوق بود، از مرو برفتم، به شغل دیوانی، و به پنج دیه مروالرود فرود

آدم که در آن روز قرآن رأس و مشتری بود. گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند، باری، تعالی و تقدس، روا کند. به گوشه‌ای رفته و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم، تا خدای، تعالی و تبارک، مرا توانگری دهد.

چون به نزدیک یاران و اصحاب آدم یکی از ایشان شعری پارسی می‌خواند. مرا شعری نیک در خاطر آمد که از وی درخواست نمودم تا روایت کند، بر کاغذی نوشتم تا به وی دهم که این شعر برخوان، هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه آغاز کرد. در آن حال به فال نیک گرفتم و با خود گفتم: خدای، تبارک و تعالی، حاجت مرا روا کرد.

پس، از آنجا به جوزجانان شدم و قرب یک ماه بودم، و شراب پیوسته خوردمی. پیغمبر، صلی الله علیه و آله وسلم، می‌فرماید که: «قولوا الحق ولو علی انفسکم.»

خوابی بیدارکننده

شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت: چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند، اگر بهوش باشی بهتر. من جواب گفتم که: حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد که: بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد. حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید. گفتم که: من این را از کجا آرم؟ گفت جوینده یابنده باشد، و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت.

چون از خواب بیدار شدم آن حال تمام بریادم بود. بر من کارکرد و با خود گفتم که: از خواب دوشین بیدار شدم، باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم. اندیشیدم که تا همه افعال و اعمال خود بدل نکنم فرج نیابم. روز پنجشنبه ششم جمادی‌الآخر سنه سبع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۷) نیمه‌ی ماه پاریسیان، سال بر چهارصد و چهارده یزدجردی، سروتن هشتم و به مسجد جامع شدم و نماز کردم و یاری خواستم از باری، تبارک و تعالی، به گزاردن آنچه بر من واجب است و دست بازداشتن از منهیات و ناشایست، چنانکه حق، سبحانه و تعالی، فرموده است.

در شهر پیامبر

مدینه رسول الله، علیه السلام، شهری است بر کناره صحرائی نهاده، و زمین نمناک و شوره دارد. و ب روان است اما اندک. و خرماستان است، و آنجا قبله سوی جنوب افتاده است. و مسجد رسول الله، علیه الصلوة والسلام، چندان است که مسجد الحرام و حظیره رسول الله،

علیه السلام، در پهلوی منبر مسجد است، چون رو به قبله نمایند جانب چپ، چنانکه چون خطیب از منبر ذکر پیغمبر، علیه السلام، کند و صلوات دهد، روی به جانب راست کند و اشاره به مقبره کند. و آن خانه‌ای مخمس است، و دیوارها از میان ستونهای مسجد برآورده است، و پنج ستون در گرفته است، و بر سر این خانه همچو حظیره کرده به دارافزین، تا کسی بدانجا نرود، و دام درگشادی آن کشیده تا مرغ بر آنجا نرود. و میان مقبره و منبر هم حظیره‌ای است از سنگهای رخام کرده چون پیشگاهی، و آن را روضه گویند. و گویند آن بستانی از بستانهای بهشت است، چه رسول الله، علیه السلام، فرموده است: «بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة.» و شیعه گویند، آنجا قبر فاطمه زهرا است، علیها السلام. و مسجد را دری است. و از شهر بیرون، سوی جنوب، صحرائی است و گورستانی است. و قبر حمزه بن عبدالمطلب، رضی الله عنه، آنجاست، و آن موضع را «قبرالشهداء» گویند.

پس ما دو روز به مدینه مقام کردیم، و چون وقت تنگ بود برفتم. راه سوی مشرق بود. به دو منزل از مدینه کوه بود و تنگه‌هایی چون دره که آن را جحفه می‌گفتند. و آن میقات مغرب و شام و مصر است. و میقات آن موضع باشد که حج را احرام گیرند. و گویند یک سال آنجا حجاج فرود آمده بود، خلقی بسیار، ناگاه سیلی درآمده و ایشان را هلاک کرد. و آن را بدین سبب جحفه نام کردند. و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد، اما سنگ است و ما به هشت روز رفتیم.

عرفات

و از مصر تا مکه، بدین راه که این نوبت آمدم، سیصد فرسنگ بود، و از مکه تا یمن دوازده فرسنگ. و دشت عرفات در میان کوههای خرد است چون پشته‌ها. و مقدار دشت دو فرسنگ است در دو فرسنگ. در آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم، علیه السلام، کرده است. و این ساعت منبری خراب از خشت مانده است. و چون وقت نماز پیشین شود خطیب بر آنجا رود و خطبه جاری می‌کند. پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز به جماعت، به رسم مسافران بکنند. و همه در آن وقت قامتی نماز بگویند و دو رکعت دیگر نماز به جماعت بکنند. پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند.